

دنیای این روزای اپوزیسیون!

دنیای این روزای اپوزیسیون!

اغتشاشات اخیر ناشی از افزایش قیمت بنزین در ایران در کنار آثار و تبعات و صدمات و لطمات اجتناب‌ناپذیرش برکاتی نیز داشت از جمله آنکه بار دیگر اسباب برون‌ریخت مالیخولیای اپوزیسیون براندازی را فراهم کرد که بیش از چهل سال است با انباشت تنفر و غیظ و نفرت هیستریکشان از جمهوری اسلامی هر شب خواب سقوط قریبالوقوع آن را می‌بینند و هرآئینه با بروز کمترین ناآرامی در ایران به شوق آمده و به یکدیگر مشتلق می‌دهند که «این دفعه دیگه کار رژیم تمومه» و هر بار نیز سرخورده و ناکام به خلسه‌گاه شان خزیده و تا «شوقی دیگر» سرگرم آرزوترایی چهل ساله‌شان می‌شوند!

براندازی‌طلبان فوق‌الذکر عنایت به این نکته نمی‌کنند که ایشان می‌توانند از جمهوری اسلامی متنفر باشند، اما نمی‌توانند این نفرت را مبنای فهم و تحلیل و اکت سیاسی قرار دهند، نه این که نمی‌توانند. «البته که می‌توانند» بیش از چهل سال است که با همین شیوه مشغول آزمون و خطایند و متوجه هم نمی‌شوند دلیل ناکامی و ناراستی تحلیل‌ها و شکست‌های پی در پی ایشان در مصادف ریموت کنترل‌شان با جمهوری اسلامی همین آرزوترایی مبتنی بر شیدائی و نفرت است.

چهل سال پیش بینی «سقوط رژیم تا ۶ ماهه دیگه» را کردن محصول همین احساسی اندیشی در سیاست است. این که ایشان از جمهوری اسلامی متنفرند، امری قابل فهم. اما چیزی که ایشان از فهم آن عاجزند آنست که با «تنفر صرف داشتن» از جمهوری اسلامی نمی‌توان جمهوری اسلامی را برانداخت.

دنیای سیاست دنیای عاری از احساساته. احساسات آفت سیاست است. ورود رمانتیک به دنیای سیاست خطبی است فاحش که تالی فاسد دارد. خرداد ۶۸ و در حین مراسم تدفین امام خمینی در جوار یکی از همین براندازان در بهشت زهرا مشغول مخابره خبر بودم و با اشاره به جمعیت ده میلیونی عزادار در محل از «برانداز مزبور» نظرش را درباره سیل میلیونی مردم عزادار پرسیدم و در پاسخ گفت: حکومت اینها را با دادن سهمیه «بُنُشن و نخود و لوبیا» جمع و بسیج می‌کنه. (!)

همان فوران نبوغی که در ۸۸ توسط سبزه‌ها تحت عنوان «ساندیس خواران» مطمئن شد!

در پاسخ به «برانداز فوق‌الذکر» گفتم:

اگر جمهوری اسلامی صرفاً با دادن مُشتی «نخود - لوبیا» می‌تواند چنین بسیج میلیونی را سازماندهی کند و با «مشتی بُنشن» نیز توانست با بسیج جوانانش ۸ سال مقابل وحشی‌ترین و قدرتمندترین ارتش عربی با جمیع متحدانش از دین و کشور و ناموس و شرف و حیثیت ایران دفاع کند، در آن صورت شما ول معطلید! برید از این کشور! اینجا جای شما نیست و حریف این حکومت نمی‌شوید.

چنین احتجاجی تالی فاسد لحاظ کردن همان غیظ و نفرت و احساسات در فهم مسائل سیاسی است که حاملان آن نفرت را مبتلا به کورسوئی در سیاست می‌کند.

واقعیت آنست که علی‌غم اصرار خویش‌باوران بر اندازی‌طلبان، جمهوری اسلامی برخوردار از پایگاه مردمی قدرتمندی است و به اعتبار همین پایگاه «ماندنی» است.

اپوزیسیون مزبور اگر این واقعیت را بپذیرد و متعاقباً از رویا اندیشی و «سیاست‌بازی» بر اساس شیدائی و نفرت دست برداشته و پای بر زمین واقعیت بگذارد آنگاه می‌تواند با خود و جمهوری اسلامی به صرافت افتاده و ببینند و بکوشند با همین «جمهوری اسلامی مستقر» چگونه می‌تواند به همزیستی و رواداری برسند! (۱)

در کنار براندازی‌طلبان برخی از تحلیلگران سانتی‌مانتال در داخل کشور نیز طی چند سال گذشته ترم جدیدی تحت عنوان «فروپاشی» را وارد ادبیات سیاسی ایران کرده و با خوانشی خویش‌گامانه «اعتقاد» به «فروپاشی» را بنام «استدلال» به مخاطب القاء کنند. (۲)

واضعان نظریه فروپاشی بی ترفتن به آنند که سطوت و صولت یک حکومت مرهون «درک این‌همانی» و «جنس این‌همانی» بین شهروند و شهریار است. به بیانی دیگر آستانه آنتروپی و آغاز فروپاشی یک حکومت از آنجائی تجلی و تسری می‌یابد که پیوند عاطفی و فاهمه پارادایمی بین حکومت و مردم از بین می‌رود.

فروپاشی محصول انفصال رابطه متقابل معناشناسانه و هویت‌یابانه بین شهروند و حکومت است. برای فروپاشی باید اتصال عاطفی بین مردم و مُلوک از هم گسیخته شود. بر این منوال و با توجه به جنس «این‌همانی» بین «شهروندان واثق به جمهوری اسلامی» و «شهروندان مورد وثوق جمهوری اسلامی» و استمرار و عدم زوال این «حظ مشترک» تا اطلاع ثانوی «اتفاق فروپاشی» در جمهوری اسلامی تعلیق به محال است. مشکل براندازان و فروپاشی‌خواهان و برآورد عموماً غلط ایشان از آینده جمهوری اسلامی بازگشت به درک ناصحیح ایشان از جنس رابطه معنائی بین بدنه حکومت با راس آن است.

ایشان چون قیاس بنفس کرده و نفرت‌شان از نظام را پشتوانه فهم‌شان

از فرجام نظام کرده‌اند بالتبع از درک این واقعیت عاجزند که رابطه «واثقان به جمهوری اسلامی» و «شهروندان مورد وثوق جمهوری اسلامی» بیرون از ملاک‌های معیشت‌سالارانه یا دین‌ستیزانه مورد نظر براندازان و فروپاشی‌خواهان، ارتباطی متضایف و کرامت‌سالارانه است. بدین معنا که «جمهوری اسلامی خواهان» غالباً مومنانی از لایه‌های مستمند و در عین حال آبرومندی از جامعه‌اند که هر چند زیر فشار معیشت، رنجوری می‌کنند و بقاعده در فرصت‌هایی رنجش اقتصادی خود را مٌبدل به رٌمبش اجتماعی می‌کنند اما بنا به «یک دلیل خاص» رٌمبش خود را تا آنجا برون‌ریخت می‌کنند تا حکومت‌شان مٌعذب شود و تا آنجا برون‌ریخت نمی‌کنند که حکومت‌شان مٌعلق شود!

چنین رابطه متضایفی ناشی از آنست که جمهوری اسلامی مبنای مٌلکداری خود را بر کرامت‌سالاری و فقیرنوازی نزد توده‌های استوار کرده که تا پیش از این فقرشان اسباب شرم‌شان بود و رسماً بابت فقرشان توسط رژیم پیشین در قامت شهروند «لوکلاس» و بلکه «بی‌کلاس» داوری و تحقیر می‌شدند و با استقرار جمهوری اسلامی نه‌تنها مانند گذشته به اتهام مستمندی تحقیر نمی‌شدند بلکه در ادبیات حکومت اتصاف به ولی‌نعمتانی پیدا کرده‌اند که حکومت، خود را نماینده و خادم ایشان توصیف می‌کرد.

هم‌افزائی این قشر با جمهوری اسلامی که پایگاه اصلی حکومت محسوب می‌شوند، هم‌افزائی در زمین اقتصاد نیست تا شادکامی یا ناکامی خود را با GNP بسنجند.

ایشان هویت خود را از نظام می‌گیرند و بر این مبنا در بدترین «حالت اقتصادی» شاید گوشت حکومت را بخورند اما استخوانش را دور نمی‌اندازند! واقعیت آنست که در نابسامانی اقتصادی ناشی از تحریم آمریکا و علیلی مدیریت دولت این بخش از جامعه مبتلا به مشکل معیشتی شده‌اند اما مشکلات معیشتی ایشان «بارکد سیاسی» نشده تا بدان بهانه بخواهند از نظام بگذرند.

هر چند این بمعنای دادن چک سفید ایشان به حکومت نیست و دولتمردان موظفند در اسرع وقت اقتصاد و معیشت ایشان را بسامان کند.

علی‌ال‌حال براندازی‌طلبان و فروپاشی‌خواهان در گذشتن از جمهوری اسلامی و سر دادن شعارهای براندازانه مٌخیرند و هم چنانکه می‌توانند الی‌ابد با تحفظ نفرت‌شان از جمهوری اسلامی هر شب رویای سقوط حکومت را خواب‌درمانی کنند اما چیزی که بدان مجاز نیستند آنست که آرزوی خود را به عنوان واقعیت مبنای تحلیل خود قرار دهند. این که این اقشار با حکومت مشکل دارند و نظام را بر نمی‌تابند امر جدیدی نیست و به تعبیر مرحوم امام: امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم

نبودند!

براندازی‌طلبان، سکولارهایی بودند و هستند که به اعتبار ماهیت مذهبی جمهوری اسلامی از ابتدا تعلق خاطر و پیوند عاطفی به نظام و زیست مومنانه مطمح نظر نظام نداشتند و از ۵۷ به بعد بمثابة یک ازدواج اجباری به زیستی ناخواسته زیر سقف نظام تن دادند. پیوندی مصنوعی که واقعیت‌اش طلاق عاطفی بود و اکنون با برون‌ریخت آن نفرت هر فرصتی را رویااندیشانه بنام خود و به اسم انقلاب مردم علیه نظام، مصادره می‌کنند!

دنیای این روزای ایشان مصداق آن بخش از سرایش «روزبه بمانی» است که:

در حسرت فردای تو
تقویم‌ام و پر می‌کنم
هر روز این تنهایی^۱
فردا رو تصور می‌کنم

۱- نگاه کنید به «از رنجی که می‌برند»

<https://bit.ly/34GW0iS>

۲- نگاه کنید به «عینک‌های کبود»

<https://bit.ly/37UZ1t9>

#داریوش_سجادی